

به نام خدا

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

شهید مطهری

ابتدا لغت سیره را معنی بکنم که تا این لغت را معنی نکنم نمی توانم سیره پیغمبر را تفسیر بکنم. سیره در زبان عربی از ماده سیر است (1) . سیر یعنی حرکت، رفتن، راه رفتن سیره یعنی نوع راه رفتن. سیره بر وزن فعلة است و فعله در زبان عربی دلالت می کند بر نوع. مثلا جلسه یعنی سبک و نوع نشستن، و این نکته دقیقی است. سیر یعنی رفتن، رفتار، ولی سیره یعنی نوع و سبک رفتار. آنچه مهم است شناختن سبک رفتار پیغمبر است. آنها که سیره نوشته اند رفتار پیغمبر را نوشته اند. این کتابهایی که ما به نام سیره داریم سیر است نه سیره. مثلا سیره حلبیه سیر است نه سیره، اسمش سیره هست ولی واقعهش سیر است. رفتار پیغمبر نوشته شده است نه سبک پیغمبر در رفتار. نه اسلوب رفتار پیغمبر، نه متد پیغمبر

خیلی از مردم در تفکرشان اصلا سبک و منطق ندارند، یک دفعه به نقل استناد می کند، یک دفعه به عقل استناد می کند، یک دفعه حسی می شود، یک دفعه عقلی می شود. اینها مادون منطقتند. من به مادون منطق ها کار ندارم. در رفتار هم اکثریت قریب به اتفاق مردم سبک ندارند. به ما اگر بگویند سبک را در رفتار بگو، سیره خودت را بیان کن، روش را بیان کن، تو در حل مشکلات زندگی چه روشی داری؟ پاسخی نداریم. هر کسی برای خودش در زندگی هدف دارد، هدفش هر چه می خواهد باشد، یکی هدفش عالی است، یکی هدفش پست است، یکی هدفش خداست، یکی هدفش دنیاست. بالاخره انسانها هدف دارند. بعضی افراد برای هدف خودشان اصلا سبک ندارند، روش انتخاب نکرده اند، روش سرشان نمی شود، ولی قلیلی از مردم اینجورند و الا اکثریت مردم دون منطقتند، دون سبکند، دون روشند، به اصطلاح هرج و مرج بر اعمالشان حکمفرماست و همج رعاع هستند.

سیره پیغمبر یعنی سبک پیغمبر، متودی که پیغمبر در عمل و در روش برای مقاصد خودش به کار می برد. بحثما در مقاصد پیغمبر نیست، مقاصد پیغمبر عجالتا برای ما محرز است. بحثما در سبک پیغمبر است، در روشی که پیغمبر به کار می برد برای هدف و مقصد خودش. مثلا پیغمبر تبلیغ می کرد. روش تبلیغی پیغمبر چه روشی بود؟ سبک تبلیغی پیغمبر چه سبکی بود؟ پیغمبر در همان حال که مبلغ بود و اسلام را تبلیغ می کرد، یکرهبر سیاسی بود برای جامعه خودش از وقتی که آمد به مدینه، جامعه تشکیل داد، حکومت تشکیل داد، خودش رهبر جامعه بود. سبک و متود رهبری و مدیریت پیغمبر در جامعه چه متودی بود؟ پیغمبر در همان حال قاضی بود و میان مردم قضاوت می کرد. سبک قضاوتش چه سبکی بود؟ پیغمبر مثل همه مردم دیگر زندگی خانوادگی داشت، زنان متعدد داشت، فرزندان داشت. سبک پیغمبر در (زن داری) چگونه بود؟ سبک پیغمبر در معاشرت با اصحاب و یاران و به اصطلاح مریدها چگونه بود؟ پیغمبر دشمنان سرسختی داشت. سبک و روش پیغمبر در رفتار با دشمنان چه بود؟ و دهها سبک دیگر در قسمتهای مختلف دیگر. مادر اینجا به گوشه ایی از اقدامات پیغمبر اشاره می نمایم.

مبارزه با ظلم

در دوران جاهلیت با گروهی که آنها نیز از ظلم و ستم رنج می بردند برای دفاع از مظلومان و مقاومت در برابر ستمگران همپیمان شد این پیمان در خانه عبدالله بن جدعان از شخصیت‌های مهم مکه بسته شد و به نام (حلف الفضول) نامیده شد . او بعدها در دوره رسالت از آن پیمان یاد می کرد و می گفت حاضر نیستم آن پیمان بشکنم و اکنون نیز حاضریم در چنین پیمانی شرکت کنم .

تنفر از بیکاری

از بیکاری و بطالت‌متنفر بود ، می گفت : (خدایا ! از کسالت و بی نشاطی ، از سستی و تنبلی و از عجز و زبونی به تو پناه می برم) مسلمانان را به کار کردن تشویق می کرد و می گفت : (عبادت هفتاد جزء دارد و بهترین جزء آن کسب حلال است

رفتار با بردگان

نسبت به بردگان فوق العاده مهربان بود به مردم می گفت : اینها برادران شما هستند ، از هر غذا که می خورید به آنها بخوارنید و از هر نوع جامه که می پوشید آنها را بپوشانید ، کار طاقت فرسا به آنها تحمیل نکنید ، خودتان در کارها به آنها کمک کنید می گفت : آنها را به عنوان (بنده) و یا کنیز (که مملوکیت را می رساند) خطاب نکنید ، زیرا همه مملوک خداییم و مالک حقیقی خداست ، بلکه آنها را به عنوان (فتی) (جوانمرد) یا (فتاة) (جوانزن) خطاب کنید .

در شریعت اسلام تمام تسهیلات ممکن برای آزادی بردگان که منتهی به آزادی کلی آنها می شد فراهم شد او شغل (نخاسی) یعنی برده فروشی را بدترین شغلها می دانست و می گفت: بدترین مردم نزد خدا آدم فروشان اند.

نظافت و بوی خوش

به نظافت و بوی خوش علاقه شدید داشت ، هم خودش رعایت می کرد و هم به دیگران دستور می داد به یاران و پیروان خود تاکید می نمود که تن و خانه خویش را پاکیزه و خوشبو نگه دارند بخصوص روزهای جمعه وادارشان می کرد غسل کنند و خود را معطر سازند که بوی بد از آنها استشمام نشود ، آنگاه در نماز جمعه حضور یابند.

برخورد و معاشرت

در معاشرت با مردم ، مهربان و گشاده رو بود در سلام به همه حتی کودکان و بردگان پیشی می گرفت پای خود را جلوی هیچ کس دراز نمی کرد و در حضور کسی تکیه نمی نمود غالباً دو زانو می نشست در مجالس ، دایره وار می نشست تا مجلس ، بالا و پایینی نداشته باشد و همه جایگاه مساوی داشته باشند از اصحابش تفقد می کرد ، اگر سه روز یکی از اصحاب را نمی دید سراغش را می گرفت ، اگر مریض بود عیادت می کرد و اگر گرفتاری داشت کمکش می نمود در مجالس ، تنها به یک فرد نگاه نمی کرد و یک فرد را طرف خطاب قرار نمی داد ، بلکه نگاه های خود را در میان جمع تقسیم می کرد از اینکه بنشینند و دیگران خدمت کنند تنفر داشت ، از جا بر می خاست و در کارها شرکت می کرد می گفت : خداوند کراهت دارد که بنده را ببیند که برای خود نسبت به دیگران امتیازی قائل شده است.

زهد و ساده زیستی

زهد و ساده زیستی از اصول زندگی او بود ساده غذا می خورد ، ساده لباس می پوشید و ساده حرکت می کرد زیرا اندازش غالباً حصیر بود ، بر روی زمین می نشست ، با دست خود از بز شیر می دوشید و بر مرکب بی زین و پالان سوار می شد و از اینکه کسی در رکابش حرکت کند به شدت جلوگیری می کرد قوت غالبش نان جوین و خرما بود کفش و جامه اش را با دست خویش وصله می کرد در عین سادگی طرفدار فلسفه فقر نبود ، مال و ثروت را به سود جامعه و برای صرف در راه های مشروع لازم می شمرد ، می گفت :

نعم المال الصالح للرجل الصالح (۲) .

چه نیکوست ثروتی که از راه مشروع به دست آید برای آدمی که شایسته داشتن ثروت باشد و بداند چگونه صرف کند .

و هم می فرمود :

نعم العون علی تقوی الله الغنی (۳) .

مال و ثروت کمک خوبی است برای تقوا .

دوست داشت که در مجالس گرد و حلقه به دور هم بنشینند ، مجلس بالا و پایین نداشته باشد ، دستور می داد و تأکید می کرد که هر وقت وارد مجلس می شوید هر جا که خالی است همانجا بنشینید ، یک نقطه معین را جای خودتان حساب نکنید و به آن نقطه فشار نیاورید ، اگر خودش وارد مجلسی می شد خوشش نمی آمد که جلوی پایش بلند شوند ، و گاهی اگر بلند می شدند مانع می شد و مردم را امر می کرد که قرار بگیرند و و می گفتند این ، سنت اعاجم است ، سنت ایرانیهاست . و نیز می فرمود هر کس که وارد شد ، در جایی که خالی است بنشیند ، نه اینکه افراد مجبور باشند جای خالی بکنند تا کسی بالا بنشیند . اسلام چنین چیزی ندارد . یکی از مسلمانان فقیر و زنده پوش وارد شد ، کنار آن شخص که به اصطلاح اشراف بود ، جایی خالی بود . آن مرد ، همانجا نشست . همینکه نشست ، او روی عادت جاهلیت فوراً خودش را جمع کرد و کنار کشید . رسول اکرم متوجه شد ، رو کرد به او که چرا چنین کاری کردی ؟ ! ترسیدی که چیزی از ثروتت به او بچسبد ؟ نه یا رسول الله . ترسیدی چیزی از فقر او بتو بچسبد ؟ نه یا رسول الله . پس چرا چنین کردی ؟ اشتباه کردم ، غلط کردم ، به جریمه اینکه چنین اشتباهی مرتکب شدم الان در مجلس شما ، نیمی از دارائی خودم را به همین برادر مسلمانم بخشیدم . به آن برادر مؤمن گفتند خوب پس حالا آن را تحویل بگیر ، گفت نمی گیرم ، گفتند تو که نداری ، چرا نمی گیری ؟ گفت من برای اینکه می ترسم بگیرم و روزی دماغی مثل دماغ این شخص پیدا بکنم .

اراده و استقامت

اراده و استقامتش بی نظیر بود ، از او به یارانش سرایت کرده بود دوره بیست و سه ساله بعثتش یکسره درس اراده و استقامت است او در تاریخ زندگی اش مکرر در شرایطی قرار گرفت که امیدها از همه جا قطع می شد ، ولی او یک لحظه تصور شکست را در مخیله اش راه نداد ، ایمان نیرومندش به موفقیت یک لحظه متزلزل نشد .

رهبری و مدیریت و مشورت

با اینکه فرمانش میان اصحابی درنگ اجرا می شد و آنها مکرر می گفتند چون به تو ایمان قاطع داریم ، اگر فرمان دهی که خود را در دریا غرق کنیم و یا در آتش بیفکنیم می کنیم ، او هرگز به روش مستبدان رفتار نمی کرد در کارهایی که از طرف خدا دستور نرسیده بود ، با اصحاب مشورت می کرد و نظر آنها را محرم می شمرد و از این راه به آنها شخصیتی داد در بدر مساله اقدام به جنگ ، همچنین تعیین محل اردوگاه و نحوه رفتار با اسرای جنگی را به شور گذاشت . در احد نیز راجع به اینکه شهر مدینه را اردوگاه قرار دهند و یا اردو را به خارج ببرند ، به مشورت پرداختند احزاب و در تبوک نیز با اصحاب به شور پرداخت .

علی هم مشورت می کرد ، پیغمبر هم مشورت می کرد . آنها نیازی به مشورت نداشتند ولی مشورت می کردند برای اینکه اولاً دیگران یاد بگیرند ، و ثانیاً مشورت کردن شخصیت دادن به همراهان و پیروان است . آن رهبری که مشورت نکرده - ولو صد در صد هم یقین داشته باشد - تصمیم می گیرد ، اتباع او چه حس می کنند ؟ می گویند پس معلوم می شود ما حکم ابزار را داریم ، ابزاری بی روح و بی جان . ولی وقتی خود آنها را در جریان گذاشتید ، روشن کردید و در تصمیم شریک نمودید احساس شخصیت می کنند و در نتیجه بهتر پیروی می کنند .

& و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله . &

ای پیغمبر ! ولی کار مشورتت به آنجا نکشد که مثل آدمهای دو دل باشی ، قبل از اینکه تصمیم بگیری مشورت کن ، ولی رهبر همین قدر که تصمیم گرفت تصمیمش باید قاطع باشد . بعد از تصمیم یکی می گوید اگر اینجور بکنیم چطور است ؟ دیگری می گوید آنجور بکنیم چطور است ؟ باید گفت : نه ، دیگر تصمیم گرفتیم و کار تمام شد . قبل از تصمیم مشورت ، بعد از تصمیم قاطعیت . همین قدر که تصمیم گرفتی ، به خدا توکل کن و کار خودت را شروع کن و از خدای متعال هم مدد بخواه .

نرمی و مهربانی پیغمبر ، عفو و گذشتش ، استغفارهایش برای اصحاب و بیتابی اش برای بخشش گناه امت ، همچنین به حساب آوردنش اصحاب و یاران را ، طرف شور قرار دادن آنها و شخصیت دادن به آنها از علل عمده نفوذ عظیم و بی نظیر او در جمع اصحابش بود . قرآن کریم به این مطلب اشاره می کند آنجا که می فرماید :

به موجب مهربانی ای که خدا در دل تو قرار داده تو با یاران خویش نرمش نشان می دهی اگر تو درشتخو و سختدل می بودی از دورتیراکنده می شدند پس عفو و بخشایش داشته باش و برای آنها نزد خداوند استغفار کن و با آنها در کارها مشورت کن ، هرگاه عزمتم جزم شد دیگر بر خدا توکل کن و تردید به خود راه مده (۴ .)

نظم و انضباط

نظم و انضباط بر کارهایش حکمفرما بود اوقات خویش را تقسیم می کرد و به این عمل توصیه می نمود اصحابش تحت تاثیر نفوذ او دقیقاً انضباط را رعایت می کردند برخی تصمیمات را لازم می شمرد آشکار نکند و نمی کرد ، مبادا که دشمن از آن آگاه گردد یارانش تصمیماتش را بدون چون و چرا به کار می بستند ، مثلاً فرمان می داد که آماده باشید ، فردا حرکت کنیم ، همه به طرفی که او فرمان می داد همراهش روانه می شدند ، بدون آنکه از مقصد نهایی آگاه باشند ، در لحظات آخر آگاه می شدند گاه به عده ای

دستور می داد که به طرفی حرکت کنند و نامه ای به فرمانده آنها می داد و می گفت: بعد از چند روز که به فلان نقطه رسیدی نامه را باز کن و دستور را اجرا کن آنها چنین می کردند و پیش از رسیدن به آن نقطه نمی دانستند مقصد نهایی کجاست و برای چه ماموریتی می روند، و بدین ترتیب دشمن و جاسوسهای دشمن را بی خبر می گذاشت و احياناً آنها را غافلگیر می کرد.

انتقاد پذیری و تنفر از مداحی و چاپلوسی

او گاهی با اعتراضات برخی یاران مواجه می شد، اما بدون آنکه درشتی کند نظرشان را به آنچه خود تصمیم گرفته بود جلب و موافق می کرد.

از شنیدن مداحی و چاپلوسی بیزار بود، می گفت: به چهره مداحان و چاپلوسان خاک بپاشید.

محکم کاری را دوست داشت، مایل بود کاری که انجام می دهد متقن و محکم باشد تا آنجا که وقتی یار مخلصش سعد بن معاذ از دنیا رفت و او را در قبر نهادند، او با دست خویش سنگها و خشتهای او را جابجا و محکم کرد و آنگاه گفت:

من می دانم که طولی نمی کشد همه اینها خراب می شود، اما خداوند دوست می دارد که هرگاه بنده ای کاری انجام می دهد آن را محکم و متقن انجام دهد (۵).

واجد بودن شرایط رهبری

شرایط رهبری از حس تشخیص، قاطعیت، عدم تردید و دودلی، شهامت، اقدام و بیم نداشتن از عواقب احتمالی، پیش بینی و دور اندیشی، ظرفیت تحمل انتقادات، شناخت افراد و تواناییهای آنان و تفویض اختیاراتدر خور تواناییها، نرمی در مسائل فردی و صلاحیت در مسائل اصولی، شخصیت دادن به پیروان و به حساب آوردن آنان و پرورش استعدادهای عقلی و عاطفی و عملی آنها، پرهیز از استبداد و از میل به اطاعت کورکورانه، تواضع و فروتنی، سادگی و درویشی، وقار و متانت، علاقه شدید به سازمان و تشکیلات برای شکل دادن و انتظام دادن به نیروهای انسانی - همه را - در حد کمال داشت، می گفت:

(اگر سه نفر با هم مسافرت می کنید، یک نفرتان را به عنوان رئیس و فرمانده انتخاب کنید.)

در دستگاه خود در مدینه تشکیلات خاص ترتیب داد، از آن جمله جمعی دبیر به وجود آورد و هر دسته ای کار مخصوصی داشتند: برخی کتاب وحی بودند و قرآن را می نوشتند، برخی متصدی نامه های خصوصی بودند، برخی عقود و معاملات مردم را ثبت می کردند، برخی دفاتر صدقات و مالیات را می نوشتند برخی مسؤول عهدنامه ها و پیمان نامه ها بودند در کتب تواریخ از قبیل تاریخ یعقوبی و التنبیه و الاشراف مسعودی و معجم البلدان بلاذری و طبقات ابن سعد، همه اینها ضبط شده است.

روش تبلیغ

در تبلیغ اسلام سهلگیر بود نه سختگیر، بیشتر بر بشارت و امید تکیه می کرد تا بر ترس و تهدید.

تاریخ می نویسد: (۶) وقتی پیغمبر اکرم معاذبن جبل را فرستاد به یمن برای دعوت و تبلیغ مردم یمن (۷) - طبق نقل سیره ابن هشام - به او چنین توصیه می کند :

یا معاذ بشر و لا تنفر ، یسر و لا تعسر (۸) .

می روی برای تبلیغ اسلام . اساس کارتبشیر و مزده و ترغیب باشد کاری بکن که مردم مزایای اسلام را درک بکنند و از روی میل و رغبه به اسلام گرا یش پیدا کنند .

علت مسلمان شدن مردم یمن داستان نامه رسول اکرم بود که به خسرو پرویز پادشاه ایران نوشتند و او را دعوت به قبول اسلام کردند . نامه ها نوشتند به همه سران بزرگ جهان و رسالت خودشان را به آنها ابلاغ کردند ... از خصوصیات بسیار بارز سبک تبلیغی پیغمبران که شاید در مورد رسول اکرم بیشتر آمده است ، مسئله تفاوتنگذاشتن میان مردم در تبلیغ اسلام است . دوران جاهلیت بود ، یک زندگی طبقاتی عجیبی بر آن جامعه حکومت می کرد . گویی اصلا فقرا آدم نبودند تا چه رسد به غلامان و بردگان . آنها که اشراف و اعیان و به تعبیر قرآن ، ملا بودند ، خودشان را صاحبو مستحق همه چیز می دانستند و آنهایی که هیچ چیز نداشتند مستحق چیزی نمی شدند ، حتی حرفشان هم این بود ، نه اینکه بگویند ما در دنیا همه چیز داریم و شما چیزی ندارید ولی در آخرت ممکن است خلاف این باشد . بلکه می گفتند دنیا خودش دلیل آخرت است ، اینکه ما در دنیا همه چیز داریم ، دلیل بر این است که ما محبوب و عزیز خدا هستیم ، خدا ما را عزیز خود دانسته و همه چیز به ما داده است ، پس آخرت هم همین طور است ، شما هم در آخرت هم همین طور هستید . آنکه در دنیا بدبخت است ، در آخرت هم بدبخت است . به پیغمبر می گفتند یا رسول الله آیا می دانی عیب کار تو چیست ؟ می دانی چرا ما حاضر نیستیم رسالت تو را بپذیریم ؟ برای اینکه تو آدمهای پست و اراذل را اطراف خودت جمع کرده ای . اینها را جارو کن بریز دور ، آن وقت ما اعیان و اشراف می آییم دور و برت . قرآن می گوید به اینها بگو & : و ما انا بطارد المؤمنین (۹) & من کسی را که ایمان داشته باشد ، به جرم اینکه غلام است ، برده است ، فقیر است طرد نمی کنم & . و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغدوه و العشی یریدون وجهه (۱۰) & این اشخاص را هرگز از خودت دور نکن ، اشراف بروند گم شوند ، اگر می خواهند اسلام اختیار کنند ، باید آدم شوند .

تشویق به علم

به علم و سواد تشویق می کرد ، کودکان اصحابش را وادار کرد که سواد بیاموزند ، برخی از یارانش را فرمان داد زبان سریانی بیاموزند . می گفت :

(دانشجویی بر هر مسلمان فرض و واجب است) (۱۱) .

و هم فرمود :

(حکمت را در هر کجا و در نزد هر کس و لو مشرک یا منافق یافتید ، از او اقتباس کنید) (۱۲) .

و هم فرمود :

(علم را جستجو کنید و لو مستلزم آن باشد که تا چین سفر کنید) (۱۳۰).

این تاکید و تشویقها درباره علم سبب شد که مسلمین با همت و سرعت بی نظیری به جستجوی علم در همه جهان پرداختند، آثار علمی را هر کجا یافتند به دست آوردند و ترجمه کردند و خود به تحقیق پرداخته و از این راه علاوه بر اینکه حلقه ارتباطی شدند میان تمدنهای قدیم یونانی و رومی و ایرانی و مصری و هندی و غیره، و تمدن جدید اروپایی، خود یکی از شکوهمندترین تمدنها و فرهنگهای تاریخ بشریت را آفریدند که به نام تمدن و فرهنگ اسلامی شناخته شده و می شود.

عقد اخوت میان مسلمانان

اینجا یک مسئله ای است که باید آن را عرض کنم و آن این است که پیغمبر اکرم هنگامی که مهاجرین از مکه به مدینه آمدند همانطور که مکرر شنیده اید میان آنها و انصار عقد اخوت یعنی پیمان برادری برقرار کرد: هر یک از مهاجرین را با یکی از انصار، برادر خودشان همدیگر را انتخاب می کردند و پیغمبر اکرم آنها را برادر یکدیگر قرار می داد. مسئله برادر خواندگی یا عقد اخوت، الان هم مطرح است. لابد در کتابهای دعا مثل (مفاتیح) خوانده اید که در روز هجدهم ماه ذی الحجه که روز غدیر است، سنت است که مسلمانان با یکدیگر صیغه برادری بخوانند، و پس از آن حقوقی بر یکدیگر علاوه پیدا می کنند، مثلاً به یکدیگر حق پیدا می کنند که یکدیگر را در مواقع دعا فراموش نکنند، حق پیدا می کنند که در قیامتاز یکدیگر شفاعت کنند، حق پیدا می کنند که در خوبیها هر یک دیگری را مقدم بدارد بر دیگران، و از این قبیل.

گفتیم پیغمبر اکرم در صدر اسلام عقد اخوت بست میان مهاجرین و انصار و حتی در ابتدا میان آنها ارث برقرار کرد یعنی گفت اینها از یکدیگر ارث می برند. البته این یک حکم استثنائی بود برای مدت معین. اگر یک مهاجر می مرد، چیزی اگر داشت به برادر انصاری او می رسید، و برعکس. در آن مدتی که مسلمین در مضعه بودند پیغمبر این حکم را برقرار کرد، بعد حکم را برداشت و فرمود ارث بر همان اساس قرابت و خویشاوندی است، که هنوز هم این حکم باقی است. و در همان جاست که مسئله برادری پیغمبر با امیرالمؤمنین مطرح است. این را اهل تسنن هم قبول دارند. پیغمبر اکرم میان هر یک از مهاجرین و انصار عقد اخوت بست و طبق قاعده باید میان علی (ع) که از مهاجرین است و یکی از انصار عقد اخوت برقرار بکند ولی با هیچیک از انصار عقد اخوت برقرار نکرد. نوشته اند که علی (ع) آمد نزد پیغمبر و فرمود: یا رسول الله! پس برادر من کو؟ شما هر کسی را با یکی برادر کردید. برادر من کو؟ فرمود: انا اخوک من برادر تو هستم. این یکی از بزرگترین افتخارات امیرالمؤمنین است که نشان می دهد امیرالمؤمنین در میان صحابه پیغمبر یک وضع استثنائی دارد، او را نمی شود با دیگران همسر کرد، هم تراز و قرارداد، و الا خود پیغمبر علی القاعده باید مستثنی باشد و تازه اگر هم مستثنی نباشد، پیغمبر هم از مهاجرین است و باید با یکی از انصار عقد اخوت ببندد، و علی (ع) هم با یکی از انصار. ولی نه، میان خودش و علی (ع) عقد اخوت بست. این بود که این سمت برادری و این شرف برادری برای همیشه ب رای علی (ع) باقی ماند و خود حضرت از خودش به این سمت یاد می کند و دیگران هم می گویند: اخو رسول الله برادر پیغمبر. علی پسر عموی پیغمبر بود از نظر نسب، ولی می گویند برادر پیغمبر. به اعتبار همین است. در این وقت بستن عقد اخوت میان مهاجرین و انصار، رسول خدا فرمود: اینها ولی یکدیگرند. تا یک مدت موقتی این ولایت، اثرش ارث بردن هم بود که از یکدیگر ارث می بردند.

اصلاح ناهنجاریهای جامعه

حضرت عنایت زیادی داشت که تفاوتها و اختلافهایی را که تدریجا عادت شده بود در میان مردم و ربطی به آنچه نامش مسابقه در عمل و فضیلت و پیشی گرفتن در خیرات است که (&) فاستبقوا الخیرات (14) نداشت و صرفا عاداتی بود که ایجاد ناهمواریها و پست و بلندیهای بیجا می کرد ، از بین ببرد و معدوم کند .

تشریک مساعی در امور

رسول خدا در یکی از مسافرتها در حالی که اصحابش همراه بودند ظهر در منزلی فرود آمد . قرار شد گوسفندی ذبح شود و ناهار از گوشت آن گوسفند استفاده شود . یکی از اصحاب گفت : سر بریدن گوسفند به عهده من . دیگری گفت : کندن پوست آن با من . سومی گفت : پختن گوشت با من . رسول خدا فرمود : جمع کردن هیضم از صحرا با من . اصحاب عرض کردند : یا رسول الله ! شما زحمتکشید ، شما بنشینید ما خودمان با کمال افتخار همه کارها را می کنیم ، ما راضی به زحمت شما نیستیم . فرمود : می دانم شما می کنید لکن (إن الله یکره من عبده أن یراه متمیزا بین أصحابه (۱۵)) (خداوند خوش ندارد از بنده اش که او را ببیند در حالی که در میان یارانش برای خود امتیازی نسبت به دیگران قائل شده است .)

در سیرت رسول اکرم و ائمه اطهار قضا و داستانها از این قبیل زیاد است که می رساند کوشش داشتند این گونه عادتها را که ابتدا کوچک به نظر می رسد و همینها منشاء تفاوتهای بیجا در حقوق می گردد ، هموار کنند .

جویر و ذلفا

جویر یکی از اصحاب صفه (۱۹) بود . رسول خدا و همچنین افراد مسلمین به آنها محبت می کردند و زندگی آنها را اداره می کردند . یک روز رسول اکرم نگاهی به جویر کرد و فرمود : جویر ! چقدر خوب بود که زن می گرفتی ، هم احتیاج جنسی تو رفع می شد و هم آن زن کمکتو بود در کار دنیا و آخرت . گفت : یا رسول الله ! کسی زن من نمی شود ، نه حسب دارم و نسب ، نه مال و نه جمال ، کدام زن رغبت می کند که زن من بشود ؟ فرمود :

(یا جویر إن الله قد وضع بالاسلام من کان فی الجاهلیة شریفا ، و شرف بالاسلام من کان فی الجاهلیة و ضیعا ، و أعز بالاسلام من کان فی الجاهلیة ذلیلا .)

جویر ! خداوند به سبب اسلام ارزشها را تغییر داد . بهای بسیار چیزها را که در سابق پایین بود بالا برد و بهای بسیار چیزها را که در گذشته بالا بود پایین آورد . بسیاری از افراد در نظام غلط جاهلیت محترم بودند و اسلام آنها را سرنگون کرد و از اعتبار انداخت و بسیاری در جاهلیت حقیر و بی ارزش بودند و اسلام آنها را بلند کرد .

(فالناس الیوم کلهم أبیضهم و أسودهم و قرشیهم و عربیهم و عجمیهم من آدم ، و إن آدم خلقه الله من طین .)

امروز مردم همان طور شناخته می شوند که هستند . اسلام به آن چشم به همه نگاه می کند که سفید و سیاه قرشی و غیر قرشی و عرب و عجم همه فرزندان آدم اند و آدم هم از خاک آفریده شده . ای جویر ! محبوب ترین مردم در نزد خدا کسی است که مطیع

تر باشد نسبت به امر خدا، و هیچ کس از مسلمین مهاجر و انصار که در خانه های خود هستند و زندگی می کنند بر تو برتری ندارند مگر به میزان و مقیاس تقوی .

بعد فرمود: حرکت کن برو به خانه زیاد بن لبید انصاری، به او بگو رسول خدا مرا پیش تو فرستاده که از دختر تو ذلفا برای خود خواستگاری کنم .

جویر به دستور رسول خدا به خانه زیاد بن لبید رفت. زیاد از محترمین انصار و اهل مدینه بود. در آن وقت که جویر وارد شد عده ای از قوم و قبیله اش در خانه اش بودند. اجازه ورود خواست. اجازه دادند و وارد شد و نشست. رو کرد به زیاد و گفت: از طرف رسول خدا پیغامی دارم، آن را محرمانه بگویم یا علنی؟ زیاد گفت: پیغام رسول خدا مایه افتخار من است، البته علنی بگو. گفت: رسول خدا مرا فرستاده برای خواستگاری دختری ذلفا برای خودم. حالا تو چه می گویی؟ بگو تا خبرش را برای پیغمبر ببرم. زیاد با تعجب پرسید که پیغمبر ترا فرستاده به خواستگاری؟! گفت: بلی پیغمبر فرستاد. من که دروغ به پیغمبر نمی بندم. گفت: آخر رسم ما این نیست که دختر بدهیم به غیر همشأنهای خودمان از انصار. تو برو و من خودم پیغمبر را ملاقات می کنم .

جویر بیرون آمد. از طرفی فکر می کرد در آنچه پیغمبر فرموده بود که خداوند به وسیله اسلام تفاخر به قبایل و عشایر و انساب را از بین برده، و از طرفی به سخن این مرد فکر می کرد که گفتم رسم نداریم به غیر همشأنهای خودمان دختر بدهیم. با خود گفت حرف این مرد با تعلیمات قرآن مبیانت دارد. همان طوری که می رفت آهسته این جمله از او شنیده شد: (والله ما بهذا نزل القرآن، و لا بهذا ظهرت نبوه محمد) (به خدا که تعلیماتنازله در قرآن این نیست که زیاد بن لبید گفت. پیغمبر برای چنین سخنانی مبعوث نشده است .)

همان طور که جویر می رفت و این سخنان را با خود زمزمه می کرد، ذلفا دختر زیاد این حرفها را شنید، از پدرش پرسید قصه چه بوده؟ زیاد عین قضیه را نقل کرد. دختر گفت: به خدا قسم که جویر دروغ نمی گوید. کاری نکن که جویر برگردد پیش پیغمبر در حالی که جواب یأس شنیده باشد. بفرست جویر را برگردانند .

همین کار را کردند و جویر را به خانه برگردانیدند. خودش شخصا رفت حضور رسول اکرم و گفت: پدر و مادرم قربانت! جویر همچو پیغامی از طرف تو آورد و آخر ما رسم نداریم جز به کفو و همشأن و هم طبقه خودمان دختر بدهیم. فرمود: (یا زیاد، جویر مؤمن و المؤمن کفو المؤمنة، و المسلم کفو المسلمة) (۲۰) (زیاد! جویر مؤمن است و مرد مؤمن کفو و همشأن زن مؤمنه است و مرد مسلمان کفو و همشأن زن مسلمان است). با این خیالات مانع ازدواج دخترت نشو .

زیاد برگشت و قضایا را برای دخترش نقل کرد. ذلفا گفت: من باید راضی باشم، و چون پیغمبر او را فرستاده من راضی ام. زیاد دست جویر را گرفت و به میان قوم خود برد و طبق سنت پیغمبر دختر خود را به این مرد فقیر سپاه داد. بعد از عروسی این دو جهادی رخ داد. جویر در آن نبرد شهید شد .

مبارزه با نقاط ضعف

او از نقاط ضعف مردم و جهالت های آنان استفاد نمی کرد بر عکس با آن مبارزه می کرد. به عنوان نمونه شاهدهی ذکر می کنیم . رسول اکرم پسری دارد از ماریه قبطیه به نام ابراهیم بن رسول الله . این پسر که مورد علاقه رسول اکرم است در هجده ماهگی از دنیا می رود . رسول اکرم که کانون عاطفه بود قهرا متأثر می شود و حتی اشک می ریزد و می فرماید : دل می سوزد و اشک می ریزد ، ای ابراهیم ما به خاطر تو محزونیم ولی هرگز چیزی برخلاف رضای پروردگار نمی گوئیم . تمام مسلمین ، ناراحت و متأثر به خاطر اینکه غباری از حزن بر دل مبارک پیغمبر اکرم نشسته است . همان روز تصادفا خورشید منکسف می شود و می گیرد . مسلمین شک نکردند که گرفتن خورشید ، هماهنگی عالم بالا بود به خاطر پیغمبر . یعنی خورشید گرفت برای اینکه فرزند پیغمبر از دنیا رفته (۲۱) .

این مطلب در میان مردم مدینه پیچید و زن و مرد یکزبان شدند که دیدی ! خورشید به خاطر حزنی که عارض پیغمبر اکرم شد گرفت ، در حالی که پیغمبر به مردم نگفته العیاذ بالله که گرفتن خورشید به خاطر این بوده . این امر سبب شد که عقیده و ایمان مردم به پیغمبر اضافه شود ، و مردم هم در این گونه مسائل بیش از این فکر نمی کنند .

ولی پیغمبر چه می کند ؟ پیغمبر نمی خواهد از نقاط ضعف مردم برای هدایت مردم استفاده کند ، می خواهد از نقاط قوت مردم استفاده کند ، پیغمبر نمی خواهد از جهالت و نادانی مردم به نفع اسلام استفاده کند ، می خواهد از علم و معرفت مردم استفاده بکند . پیغمبر نمی خواهد از نا آگاهی و غفلت مردم استفاده کند ، می خواهد از بیداری مردم استفاده کند ، چون قرآن به او دستور داده & : ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن . (۲۲) و سائلی ذکر کرده . پیغمبر فرمود عوام چنین حرفی از روی جهالتشان گفته اند ، خذ الغایات و اترک المبادی (۲۳) ، بالاخره نتیجه خوب از این گرفته اند . ما هم که به آنها نگفتیم ، ما در اینجا سکوت می کنیم . سکوت هم نکرد ، آمد بالای منبر صحبت کرد و فرمود این خورشید گرفتگی به خاطر فرزندم نبود .

مبارزه با بت پرستی

در تاریخ می نویسند وقتی کورش وارد بابل شد ، مردم را در اعتقادشان آزاد گذاشت ، یعنی بت پرستها را در بت پرستی ، حیوان پرستها را در حیوان پرستی ، و همه را آزاد گذاشت و هیچ محدودیتی برای آنان قائل نشد در معیار غربی کورش یکمرد آزادیخواه بحساب میاید زیرا او به آزادی بر مبنای تمایلات و خواستههای مردم احترام گذاشته است ولی در تاریخ ماجرای ابراهیم خلیل را هم درج کرده اند حضرت ابراهیم ، بر عکس کورش معتقد بود که اینگونه عقاید جاهلانه مردم ، عقیده نیست ، زنجیرهایی است که عادات سخیف بشر به دست و پای او بسته است او نه تنها به این نوع عقائد احترام نگذاشت بلکه در اولین فرصتی که بدست آورد بتها و معبودهای دروغین مردم را در هم شکست و تیر را هم به گردن بت بزرگ انداخت و از این راه این فکر را در مردم القا کرد که به عاجز بودن بتها پی ببرند و به تعبیر قرآن بخود باز گردند و خود انسانی و والای خویش را بشناسند با معیارهای غربی کار ابراهیم خلیل بر ضد اصول آزادی و دمکراسی است ، چرا ؟ چون آنها میگویند بگذارید هر کس هر کاری دلش می خواهد بکند ، آزادی یعنی همین اما منطق انبیاء غیر از منطق انسان امروز غربی است رسول اکرم (ص) را در نظر بگیرید ، آیا وقتی که آن حضرت وارد مکه شد ، همان کاری را کرد که کورش در بابل انجام داد ؟ یعنی گفت به من ارتباط ندارد ، بگذار هر که هر کار می

خواهد بکند، اینها خودشان به میل خودشان این راه را انتخاب کرده اند پس باید آزاد باشند، یا آنکه نظیر کار ابراهیم (ع) را پیغمبر اکرم (ص) در فتح مکه انجام داد آن حضرت به بهانه آزادی عقیده، بتها را باقی نگذاشت به عکس دید این بتها عامل اسارت فکری مردمند و صدها سال است که فکر این مردم اسیر این بتهای چوبی و فلزی و شده است، این بود که بعنوان اولین اقدام بعد از فتح، تمام آنها را در هم شکست و مردم را واقعا آزاد کرد. از دیدگاه اسلام، آزادی و دموکراسی بر اساس آنچه است که تکامل انسانی انسان ایجاب می کند، یعنی آزادی، حق انسان بما هو انسان است، حق ناشی از استعدادهای انسانی انسان است، نه حق ناشی از میل افراد و تمایلات آنها.

اسلام و آزادی

عمل صحیح عمل خاتم الانبیاست سالهای متمادی با عقیده بت پرستی مبارزه کرد تا فکر مردم را آزاد کند اگر عرب جاهلیت هزار سال دیگر هم می ماند همان بت را پرستش می کرد و بیکدم به سوی ترقی و تکامل بر نمی داشت اما پیغمبر آمد این زنجیر اعتقادی را از دست و پای آنها باز کرد و فکرشان را آزاد نمود و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم و قرآن اسم آن چیزی را که اروپایی می گوید بشر را باید در آن آزاد گذاشت، زنجیر می گذارد می گوید شکر این را بکنید که خدا به وسیله این پیغمبر این بارهای گران یعنی خرافه ها را از دوش شما برداشت این زنجیرهایی را که خودتان به دست و پای خودتان بسته بودید، برداشت.

در جنگ بدر اسرا را آورده بودند طبق معمول اسیر را برای اینکه فرار نکند می بندند آوردند پیش پیغمبر پیغمبر یک نگاهی به اینها کرد و بی اختیار تبسم نمود آنها گفتند ما از تو خیلی دور می دانستیم که به حال ما شماتت بکنی فرمود شماتت نیست، من می بینم شما را به زور این زنجیرها باید به سوی بهشت ببرم، به زور من باید این عقائد را از شما بگیرم.

بنابراین بسیار تفاوت است میان آزادی تفکر و آزادی عقیده اگر اعتقادی بر مبنای تفکر باشد، عقیده ای داشته باشیم که ریشه آن تفکر است، اسلام چنین عقیده ای را می پذیرد، غیر از این عقیده را اساسا قبول ندارد آزادی این عقیده آزادی فکر است اما عقائدی که بر مبنای وراثتی و تقلیدی و از روی جهالت به خاطر فکر نکردن و تسلیم شدن در مقابل عوامل ضد فکر در انسان پیدا شده است، اینها را هرگز اسلام به نام آزادی عقیده نمی پذیرد.

مبارزه با تعصبات قومی

به اعتراف همه مورخین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مواقع زیاد این جمله را تذکر میداد: ایها الناس کلکم لادم و آدم من ترابلا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی (۲۴) یعنی همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است، عرب نمی تواند بر غیر عرب دعوی برتری کند مگر به پرهیزکاری.

پیغمبر اکرم در روایتی افتخار به اقوام گذشته را یک چیز گندناک می خواند و مردمی را که بدینگونه از کارها خود را مشغول می کنند به (جعل) تشبیه می کند، اصل روایت چنین است: (لید عن رجال فخرهم باقوام، انما هم فحم من فحم جهنم) او لیکنون اهون علی الله من الجعلان التي تدفع بانفها التتن (۲۵).

یعنی آنانکه بقومیت خود تفاخر می کنند این کار را رها کنند و بدانند که آن مایه های افتخار، جز ذغال جهنم نیستند و اگر آنان دست از این کار نکشند نزد خدا از جعلهایی که کثافترا با بینی خود حمل می کنند پستتر خواهند بود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سلمان ایرانی و بلال حبشی را همان گونه با آغوش باز می پذیرفت که فی المثل ابوذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار یاسر را. و چون سلمان فارسی توانسته بود گوی سبقترا از دیگران بر باید به شرف سلمان منا اهل البیت (۲۶) نائل شد.

رسول اکرم صل الله علیه و آله همواره مراقبت می کرد که در میان مسلمین پای تعصبات قومی که خواه ناخواه عکس العمل هایی در دیگران ایجاد می کرد به میان نیاید .

در جنگ (احد) جوانی ایرانی در میان مسلمین بود ، این جوان مسلمان ایرانی پس از آنکه ضربتی به یکی از افراد دشمن وارد آورد از روی غرور گفت (خذها و انا الغلام الفارسی) ، یعنی این ضربت را از من تحویل بگیر که منم یک جوان ایرانی پیغمبر اکرم احساس کرد که هم اکنون این سخن تعصبات دیگران را بر خواهد انگیخت ، فوراً به آن جوان فرمود که چرا نگفتی منم یک جوان انصاری (۲۷) یعنی چرا به چیزی که به آیین و مسلک مربوط است افتخار نکردی و پای تفاخر قومی و نژادی را به میان کشیدی .

در جای دیگر پیغمبر اکرم فرمود : الا ان العربیة لیست باب والد و لکنها لسان ناطق فمن قصر به عمله لم یبلغ به حسبه ، یعنی عربیت پدر کسی به شمار نمی رود و فقط زبان گویایی است ، آنکه عملش نتواند او را به جایی برساند حسب و نسبش هم او را به جایی نخواهد رساند .

در روضه کافی می نویسد : (روزی سلمان فارسی در مسجد پیغمبر نشسته بود ، عده ای از اکابر اصحاب نیز حاضر بودند ، سخن از اصل و نسب به میان آمد هر کسی درباره اصل و نسب خود چیزی می گفت و آن را بالا می برد ، نوبت به سلمان رسید ، به او گفتند تو از اصل و نسب خودت بگو ، این مرد فرزانه تعلیم یافته و تربیت شده اسلامی به جای اینکه از اصل و نسب و افتخارات نژاد سخن به میان آورد ، گفت : (انا سلمان بن عبدالله) ، من نامم سلمان است و فرزند یکی از بندگان خدا هستم ، (کنت ضالا فهد انی الله عزوجل بمحمد) گمراه بودم و خداوند بوسیله محمد مرا راهنمایی کرد (و کنت عائلا فاغانانی الله بمحمد) فقیر بودم و خداوند به وسیله محمد مرا بی نیاز کرد ، (و کنت مملوکا فاعتقنی الله بمحمد) ، برده بودم و خداوند به وسیله محمد مرا آزاد کرد . این است اصل و نسب و حسب من .

در این بین رسول خدا وارد شد و سلمان گزارش جریان را به عرض آن حضرت رساند و رسول اکرم رو کرد به آن جماعت که همه از قریش بودند و فرمود : (یا معشر قریش ان حسب الرجل دینه ، و مروئته خلقه ، و اصله عقله .)

یعنی ای گروه قریش ، خون یعنی چه ؟ نژاد یعنی چه ؟ نسب افتخار آمیز هر کس دین اوست . مردانگی هر کس عبارت است از خلق و خوی و شخصیتو کاراکتر او ، اصل و ریشه هر کس عبارت است از عقل و فهم و ادراک او چه ریشه و اصل نژادی بالاتر از عقل ! ؟ .

یعنی به جای افتخار به استخوانهای پوسیده گندیده: به دین و اخلاق و عقل و فهم و ادراک خود افتخار کنید .

راستی , ببندیشید , ببینید سخنی عالیتر و منطقی تر از این می توان ادا کرد؟!!

تاکیدات رسول اکرم درباره بی اساس بودن تعصبات قومی و نژادی , اثر عمیقی در قلوب مسلمانان بالاخص مسلمانان غیر عرب گذاشت . به همین دلیل همیشه مسلمانان اعم از عربو غیر عرب اسلام را از خود می دانستند نه بیگانه و اجنبی , و بهمین جهت مظالم و تعصبات نژادی و تبعیضاتخلفای اموی نتوانست مسلمانان غیر عرب را به اسلام بدبین کند , همه می دانستند حساب اسلام از کارهای خلفا جداست و اعتراض آنها بر دستگاه خلافت همیشه بر این اساس بود که چرا به قوانین اسلامی عمل نمی شود ؟

دفاع از اصول اساسی

عده ای از قبیله ثقیف آمدند خدمت رسول اکرم : یا رسول الله ما می خواهیم مسلمان بشویم ولی سه تا شرط داریم , این شرطها را بپذیر . یکی اینکه اجازه بده یکسال دیگر ما این بتها را پرستش بکنیم . (مثل آنهایی که می گویند بگذار ما یک شکم سیری بخوریم) بگذار یک سال دیگر ما خوب اینها را پرستش بکنیم که دیگر شکمی از عزا در آورده باشیم . دوم اینکه این نماز خیلی بر ما سخت و ناگوار است . (عرب آن تکبرش اجازه نمی داد رکوع و سجود کند , چون تمام نماز خضوع و خشوع است و از این جهت بر طبیعت اینها گران بود) . سوم اینکه بت بزرگمان را به ما نگو به دست خودتان نشکنید . فرمود از این سه پیشنهادی که می کنید پیشنهاد آخرتان که فلان بت را به دست خودتان نشکنید مانعی ندارد , من یک نفر دیگر را می فرستم . اما آنهای دیگر , محال است چنین چیزی . یعنی پیغمبر هرگز چنین فکر نکرد که یک قبیله آمده مسلمان بشود , او که چهل سال بت را پرستیده , بگذار یک سال دیگر هم پرستش بکند , بعد از یک سال بیاید مسلمان بشود . زیرا این یعنی صحه گذاشتن روی بت پرستی . نه فقط یکسال بلکه اگر می گفتند یا رسول الله ما با تو قرارداد می بندیم که یک شبانه روز بت پرستیم و بعد از آن مسلمان بشویم که این یک شبانه روز را پیغمبر طبق قرارداد پذیرفته باشد محال بود بپذیرد . اگر می گفتند یا رسول الله اجازه بده که ما یک شبانه روز نماز نخوانیم بعد مسلمان بشویم و نماز بخوانیم - که آن یک شبانه روز نماز نخواندن طبق قرارداد و امضای پیغمبر باشد - محال بود پیغمبر اجازه بدهد .

پی نوشتها :

1 لغت (سیره) را شاید از قرن اول و دوم هجری مسلمین به کار بردند . گویانکه در عمل , مورخین ما از عهده خوب بر نیامدند ولی لغت بسیار عالی انتخاب کردند . شاید قدیمترین سیره ها را ابن اسحاق نوشته که بعد از او ابن هشام آن را به صورت یک کتاب درآورده است . و می گویند ابن اسحاق شیعه بوده و در حدود نیمه قرن دوم هجری می زیسته است .

2 محجة البیضاء , ج ۶ , ص ۴۴ .

3 وسائل , ج ۱۲ , ص ۱۶ .

4 فیما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوكل علی الله . (آل عمران / ۱۵۹)

5 بحار الانوار , ج ۲۲ , ص ۱۰۷ .

6. ظاهرا این قضیه مکرر اتفاق افتاده است. من آن موردی را که یادم هست عرض می کنم.
7. یمن از آن جاهایی است که مردمش بدون آنکه هیچگونه لشکرکشی صورت گرفته باشد مسلمان شده اند.
8. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۴ و افعال به صورت تنبیه است. ۹ - سوره شعراء آیه ۱۱۴.
- 10 - سوره انعام آیه ۵۲.
11. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.
12. بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۷ و ۹۹ (با اندکی اختلاف).
13. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.
14. بقره، ۱۴۸.
15. کحل البصر، محدث قمی، ص ۶۸.
- 16- زید بن حارثه قبل از اسلام غلام خدیجه بود. خدیجه او را به رسول اکرم بخشید، و رسول اکرم او را آزاد کرد.
17. سوره نور، آیه ۳۰.
- 18- سوره احزاب، آیه ۴۰.
- 19- او مردی از اهل یمامه بود که به مدینه آمد و اسلام آورد و اسلامش خوب شد. یعنی معارف اسلام را فراگرفت و به تربیت اسلامی تربیت شد. اسم این مرد جویبر بود. مردی که بود کوتاه قد، بد شکل، سیاه رنگ، فقیر و مستمند، و چون کسی را در مدینه نداشت، شبها در مسجد می خوابید و در حقیقت خانه ای جز مسجد نداشت، مدتی در مسجد بود، کم کم رفقای مثل خودش پیدا کرد، یعنی عده ای دیگر از مسلمانان پیدا شدند که آنها هم مثل جویبر، هم فقیر بودند و هم غریب، و به دستور رسول اکرم آنها نیز مانند جویبر موقتا شبها در مسجد بسر می بردند. تدریجا عده شان زیاد شد. از طرف خداوند دستور رسید مسجد باید پاکیزه باشد، جای خوابیدن نیست و حتی درهایی که از خانه ها به سوی مسجد باز است به استثنای در خانه علی مرتضی و فاطمه زهرا همه درها بسته شود. رفت و آمدها از خانه ها به مسجد موقوف شود، فقط از درهای معمولی به مسجد رفت و آمد بشود که احترام مسجد محفوظ بماند. رسول خدا دستور داد برای این عده بی خانه و فقیر ساییانی در گوشه ای بزنند، و زدند و آنها در زیر آن سقف بسر می بردند و آنجا صفا خوانده می شد و آنها هم به اصحاب صفا معروف شدند.
20. کافی، ج ۵، ص ۳۴۰ - ۳۴۱.
21. البته این مطلبی حد ذاته مانعی ندارد. به خاطر پیغمبر ممکن است دنیا زیر و رو بشود. اینها مسئله مهمی نیست.
22. سوره نحل، آیه ۱۲۵. به راه پروردگارت با حکمت (دلایل عقلی) و اندرز نیکو دعوت کن و با بهترین روش با آنان به بحث و مجادله پرداز.
23. به هدفها پرداز و وسائل را رها کن.
- 24- تحف العقول ص ۳۴ و سیره ابن هشام ج ۲ ص ۴۱۴.
- 25- سنن ابی داود ج ۲ ص ۶۲۴.
- 26- سفینة البحار مادة (سلم).
- 27- سنن ابی داود ج ۲ ص ۶۲۵.